

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

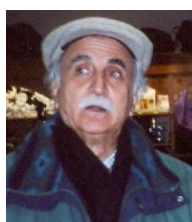
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی
مرتب و ویراستار: احمد پوپل
۲۰ اپریل ۲۰۲۱



گرامی یاد کبیر توخی

خاطرات زندان

جلد پنجم- ۲۶

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات
سوسیال امپریالیزم شوروی
در زندان پلچرخ و خارج از
آن و مقایسه آن با جنایات
امریکا در زندان های
افغانستان و عراق و خارج
از آن ، امر خوبی است در
جهت ارتقای سطح آگاهی
سیاسی مردم افغانستان
و برپایی یک مبارزه
مترقی و مردمی علیه تجاوز
امپریالیزم جنایتکار امریکا
و شرکاء .

۴۷ - چرا شماری از اعضای ساوو را جداگانه محاکمه کردند؟

مطابق تصمیم خاد صدارت شماری از اعضای زندانی شده ساوو که تازه به عضویت ساوو پذیرفته شده بودند را قبل از انتقال اعضای کمیته مرکزی و کادر های ساوو (که مشتمل بر ۲۳ تن بودند) جدا جدا و به شکل متناوب از زندان به محاکمه انتقال دادند که در میان اینان جمال الدین (ولد شهاب الدین) هم بود که ادعای بلند بالائی داشت. من بالای این به اصطلاح «عضو» ساوو از همان روزی که رفقاء را توسط «مینی بس» سرپوشیده از خاد صدارت به زندان پلچرخي انتقال می دادند شک کرده بودم. این نفوذی خاد جایش در پهلوی توشک من قرار داشت.

جمال که همانند سایر اعضای خاد می توانست کین و نفرتش را نسبت به دشمنان نظام استعماری که به آن خدمت می نمودند، به مهر و محبت تبدیل نماید با من نیز با احترام و صمیمیت آمیخته با احتیاط برخورد می کرد. بعضی شبها بعد از غذای شب تا هنگام خواب با لحن آمیخته با احترام در رابطه با رفتاری و زندان و محاکمه و مدت حبس و آزادی و وضع رفقاء در خارج و ... ، همینطور درمورد گذشته ها و دید و وادید ها میان محافل و گروهها و سازمانهای شکل گرفته از «جنبش دموکراتیک نوین افغانستان» صحبت می نمود. غالباً هر روز گیلان ها و ظروف نان رفقای ساوو را می شست. حتا بعضاً لباسهای شماری از رفقاء را هم می شست. به خاطر دارم در یکی از روز هایی که حالت اضطراب (احضارات درجه ۱) دوامش بیشتر شده بود و پایوازان را اجازه نمی دادند که به زندان پلچرخي نزدیک شوند؛ وی با صمیمیت و اصرار زیاد وادارم کرد که لباسهایم را برای شستن به وی بدهم. بعضاً آب گرم هم برای رفقاء دست و پا می کرد تا تن و بدن شبش زده شان را به کمترین وقت ممکنه بشویند.

در حالی که چنین رویه نیک و صحبت های شبانه با یک رفیق سازمانی که قبل از زندانی شدنش وی را نمی شناخت، بخشی از «عملیات اوپراتیف» در درون زندان پلچرخي شمرده می شد که دشمن به انتظار شنیدن کلمات و جملاتی بود که مستنطق شکنجه گر خاد موفق نشده بود در روند تحقیق؛ حتا در زیر شکنجه های وحشیانه از آن با خبر شود.

اداره اطلاعات زندان دراصل هر زندانی را در چنبر چنین شگرد های اطلاعاتی قرار می داد و سعی می نمود ناگفتنی ها را از زبان زندانیان ساده اندیش و حتا اعضای سازمانهای دموکرات و همینطور سازمان ها و ... چپ انقلابی بیرون می کرد و بر مدت قیدشان می افزود و یا اعدام شان می کرد. در بافت جولا گونه این عملیات، زندانی باید هر لحظه مراقب خودش می بود که چیزی از ذهنش بیرون نشود. هرگاه یک قهرمان شطرنج را در ذهن خود ترسیم نمائیم که چسان در تداوم یکی یا دو ساعت مبارزه دماغی با حریف قهرمانش به روی تخته شطرنج، در یک لحظه زودگذر هوشیاری اش را از دست می دهد و از حریف با حوصله و باهوش تر از خودش شکست می خورد. این شکست خورده های شطرنج در شرایط زندان و شکنجه های فزیک و روانی قرار ندارند و فکر اعدام و هم اذیت شان نمی کند. در یک باشگاه یا جای باز نشسته و با خیال آسوده از تمام اندوه و غمهای دنیا برای کسب افتخار و شهرت فقط به موفقیت نبرد مغزش با مغز حریف بر روی تخته شطرنج می اندیشد. با آنهم برای لحظاتی هوشیاری اش را از دست می دهد و اشتباهی از وی سر می زند و نبرد را به نفع حریف یا افکار متمرکز تر از خودش می بازدد. حال وضع یک زندانی زیر تیغ قرار گرفته را با دقت به قضاوت بنشینید. بازی کسی را که خاد وی را در درون تنور شعله ور زندان، میان مرگ و زندگی قرار داده در اذهان تان مجسم کنید که نه یکی و یا دو ساعت؛ بل ساعت ها و روز ها و شبها و هفته ها و ماه را و بعضاً سالها را در چنین حالت (زیر عملیات اپراتیف) به سر می برد. جمال و امثالش که درحیطه دید خود مطابق دستور خاد، افراد مورد نظر و نشانی شده سازمان و یا حزب و یا محفل و گروه گویا خودی و یا سایر محافل و گروهها و سازمان های دیگر را از بدو پا گذاشتنش به زندان تا بیرون شدنش از آنجا «چهار چشمه» زیر نظر می داشته باشند. اینان دیده ها و شنیده ها و ثبت کردن هایشان را به اطلاعات زندان می فرستند [چگونگی ارتباط اینان با

اطلاعات زندان و یا مستقیماً به خاد صدارت بدون آن که اطلاعات زندان از رابطه شان با خاد مرکزی چیزی فهمیده باشد شامل این بحث نیست [.]

اینان در واقع برای منافع حزب و منافع حمایتگر اصلی شان (سوسیال امپریالیزم شوروی) و ارتقای خود شان و... با دقت خاص و امیدواری روند فعالیت های اطلاعاتی شان را بدون کمترین اشتباه و با صد شوق تمام دنبال می کردند. در یکی از شب های طولانی قبل از این که پرندۀ سنگین خواب به سختی به روی مژۀ های ورم کرده ام بنشیند، به گپ های جمال گوش می دادم؛ شگرد جلب اعتماد جمال و اخذ اطلاعات از طرف مقابلش این بود که نخست طرفش را با مهر و احترام باورمند به خودش - به مثابه یک زندانی مبارز - می ساخت، آنگاه سر صحبت را با وی باز می کرد. طوری صحبت می نمود توگویی به طرف اعتماد دارد و راز های ناگفته را با وی در میان می گذارد، بعداً به نرمی و فروتنی به عاریه گرفته از تیکه داران و معامله گران به بزرگ نمائی از خود می پرداخت. وی در جریان صحبت با من، از همراهی با رهبر سازمان ساوو (داکتر هادی محمودی) در یک جلسه ای که به اصطلاح با زنده یاد داکتر فیض احمد رهبر سازمان رهائی در کارته پروان داشتند، یاد آوری نموده گفت: «داکتر صاحب فیض احمد یک رفیقش را که قد بسیار بلند داشت و اسمش ... بود، با خود آورده بود. من تا آن وقت وی را ندیده و نمی شناختم [جمال که می خواست تا خودش را به سمت «بادیگارد» داکتر هادی محمودی جا بزند، از یک رفیق رهائی نام برد که من و آن رفیق همدیگر را از گذشته های دور می شناختیم]. من در همان لحظه زود گذر که دروغش را تحویل می داد، هوشیاری که هر فرد انقلابی - به خصوص در موارد خطرو تهلکه - باید بر آن دقت و تمرکز دوامدار داشته باشد را برای لحظه ای از دست داده مرتکب اشتباهی شدم [البته علت اشتباهم این بود که می خواستم به جمال بفهمانم که تو این قصه کذائی را در مورد دو رهبر سرهمبندی کرده ای تا خودت را بسیار نزدیک به رهبر سازمان ساوو نشان دهی و آن رفیق (رهائی) هم که تو در باره اش می گوئی قدش بلند نیست و هم اسمش را دروغ گفته ای] از این منظر بیدرنگ به جمال گفتم: «جمال جان! این رفیق نه قدش بلند است و نه اسمش می باشد». وی بدون این که از دروغش احساس شرم کند، اظهار داشت «شاید من اشتباه کرده باشم».

زمانی که رفقای مرکزی ساوو (منهای شیر علم و رفیق زریاب) را از کوتاه قلبی های صدارت مستقیماً به زندان پلچرخی («اتاق محصلین») انتقال دادند، جمال تمام رفقای ساوو و نزدیکی هر یک شان با اعضای رهبری به خصوص رفیق بهمن و رفیق مسجدی را تحت نظر داشت. این کار را نجیب خاین (با آن که رفیق بهمن و رفیق مسجدی وی را بایکات کرده بودند) نیز انجام می داد.

مدتی بعد جمال را برای به اصطلاح «محاکمه» از زندان بیرون کردند. همایون هم رفقای ساوو را زیر نظر داشت. دو تن از هم حلقه همایون (ح) و (...) با آن که هر دو تازه جذبی همایون در سازمان بودند، تا زمانی که مدت حبس کم شان پوره شد و آزاد شدند با اطلاعات زندانی کدام رابطه ای نداشتند [منهای صالح (حلقه پائینی همایون) که زمان حبس کوتاهش را در کارگاه زندان سپری نمود و بعداً رها گردید].

جمال و همایون هر یک به نوبه خود نظراتشان را راجع به اعضای ساوو و چگونگی نزدیکی رفقاء با اعضای رهبری ساوو (بهمن و مسجدی و لطیف محمودی) به خاد مرکزی گزارش داده بودند، که این خود (نزدیکی رفقاء و کادر ها با رفقای رهبری) در محکومیت و مجازات هر دو طرف نقش مهم داشت.

محاکمه جداگانه اینان (پیش از محاکمه ۲۳ تن از اعضای ساوو) عمدتاً به خاطر گزارش دهی این دو (جمال و همایون) در مورد سایر رفقای ساوو و اعضای رهبری صورت گرفت، چنانچه ۵ تن را از دوسیه ساوو جدا کرده اسمای شان را از طریق رسانه ها اعلام نکردند.

۴۸ - چهار تن از اعضای رهبری را از زندان صدارت به « اتاق محصلین » انتقال دادند؟

هوای بسیار سرد دامنه «کوه خردکابل» (که در بلندی آن بنای سپید رنگ « منارچکری » ساخته ارتش الکسندر یونانی قرار داشت) از سده ها بدینسو زبانزد مردم کابل شده بود. زندانیان پلچرخ شلاق های بسیار سرد زمستانی دامنه های این کوه را پیهم بر تن و بدن زده و زخمی و شکنجه شده خود احساس می کردند....

دولت مزدور با اکت و تمثیل دموکراسی برای زندانیان سیاسی پلچرخ چوب سوخت و بخاری داده بود. از پول های خرید چوب سوخت آمران نظامی زندان به جیب می زدند. برای هر اتاق فقط چند عدد چوب بلوط تر و ناشکسته تخصیص داده بودند. چیزی برای شکستن این چند عدد چوب وجود نداشت. چوب آبچکان را در میان بخاری می گذاشتند و می کوشیدند آن را مشتعل سازند. اکثر اوقات چوب تر و شته نمی سوخت و دود آن باعث اذیت می شد که چوب تر را زندانیان از بخاری بیرون می کردند و بخاری تا صبح سرد می ماند. در نیمه ماه دلو همان سال « مسدود بودن راه رفت و آمد وسایل نقلیه از ولایات به کابل » را بهانه آورده از دادن همان چند عدد چوب « شته او » هم خود داری نمودند و بخاری اتاق ها را پس بردند. نخستین زمستانی بود که در چنین سردی، طور معروف « تا به صبح چاقو دسته می کردیم و بیدار می ماندیم ... ».

آخرین روز ماه دلو سال ۱۳۵۹ رو به اتمام بود، نور آفتاب صبح، سیلاب سیاه و بسیار سرد شب را جرعه جرعه سرکشید و آبشار نور سپیدش را از پس ابرهای زمستانی و از جدار میله های آهنی کلکین های روی دیوار سلول ها سخاوتمندانه به درون اتاقها و کوته قفلی های زندان پلچرخ سرازیر نمود.

روز شده بود. به روال گذشته چیزی به نام جای صبح را صرف کرده بودیم که صدای خشمگین و پر از کین قفل دروازه اتاق، زندانیان را متوجه دهلیزک دروازه آهنی ساخت. سه تن از اعضای مرکزی سازمان ساوو: زنده یادان رفیق مسجدی، رفیق سید بشیر بهمن رفیق لطیف محمودی با قامت افراشته و سر بلند وارد اتاق شدند. بعد از این سه سر فراز، نجیب، ننگ کمیته مرکزی هم با سری افکنده توأم با ناراحتی وارد اتاق شد. از دیدن اعضای رهبری به تن کرخت شده رفقاء نیروئی به جریان آمد که سبب جوش و خروش آنان گردید. رفقای ساوو و سایر رفقای چپ انقلابی تماماً از جای هایشان بلند شدند و به پیشواز رفقای رهبری شتافتند.

چنین پذیرائی جمعی و بسیار پرحرارت تا آن روز در سایر سلولهای زندان پلچرخ دیده نشده بود. سر و صدای انتقال رفقای رهبری ساوو در نخستین ساعات همان روز، در تمام اتاق ها و کوته قفلی های طبقه ۱ و ۲ و ۳ بلاک-۲ پیچید.

هیجان رفقاء از دیدن اسطوره های مقاومت (استاد مسجدی، بهمن و لطیف محمودی) را نمی توان به تصویر کشید؛ مگر این که نویسنده ای چیره دست و حرفه ئی بود. در ردیفی که توشک های کبیر توخی و زنده یادان فاروق غریزی و فتح دود و رحمت جان پهن شده بود، دو و یا سه جای زندانیانی که شب گذشته سربازان شوروی برای کشتن بُرده بودند، خالی مانده بود، اسباب و اثاثیه مختصر رفیق بهمن و رفیق مسجدی را جا به جا کردیم.

هر دو رفیق به روی توشک اعدام شده ها نشستند. رفیق لطیف محمودی را رحمانی صاحب (که مزید بر رابطه تشکیلاتی نزدیکی فامیلی نیز با زنده یاد داشت) به پشت دیوارک روبه روی تشنابک های نیم کاره با خود برده اثاثیه آن رفیق را به روی توشک خالی یک تن از اعدامی های شب گذشته گذاشت. نجیب را هم از میان قلمدادی هایش یکی دوتن در نزدیک دهلیزک دروازه دومی اتاق که همیشه بسته بود، برده جای خالی یک اعدام شده را برایش نشان دادند. کادر های سازمان یکی از پی دیگری به نزد رفقای رهبری آمده از حال و احوال و صحتمندی و سلامتی آنان و پایواز هایشان پرسیدند (آن شب فصل جدیدی در زندگی زندانیان ساوو باز شده بود).

از آنجائی که زندانیان، با تجربه دریافته بودند که نقل و انتقالات از یک بلاک به بلاک دیگر و از یک اتاق به اتاق دیگر و همینطور از یک سلول کوچک به ... هر آن دستخوش تغییر آنی می گردد؛ ممکن یک زندانی را برای کمتر از یک ساعت، یا چند ساعت، و یا یک روز، و یا ... به اتاقی بیاورند و دیر و یا زود از آنجا به جای دیگر انتقالش دهند (ابعاد این نقل و انتقالات درجده های نشر شده خاطرات زندان توضیح داده شده است) از همین سبب، از تصور انتقال دو باره رفقای رهبری، ما همه دلشوره و دلهره و اضطراب داشتیم و می خواستیم هرچه زودتر مهم ترین گپ و گفت هایمان را در هر مجالی که میسر می شد بارفقای رهبری در میان می گذاشتیم. بعضاً گپ های مهم را که باید مطرح می شد فراموش می کردیم.

رفقاء از بازدید اعضای رهبری نهایت شاد و مسرور شده بودند، طوری که دلواپسی و هیجان و اضطراب ناشی از نوشتن دفاعیه (که ظاهراً خط ، بین زنده ماندن، و یا قطع نفس و خاموشی مطلق را برآیندش می پنداشتند) را کنار گذاشته بودند. هر رفیق گپی داشت که باید به اعضای رهبری گفته می شد وقت دید و وادید های رفیق بهمن و رفیق مسجدی و رفیق لطیف محمودی به طور ناراحت کننده ای ضیق و تنگ شده بود. هر رفیق از مجالی استفاده کرده گپ دلش را با یکی از اعضای رهبری در میان می گذاشت و یا در مورد مطلبی از آن رفیق خواهان معلومات می شد. شماری از رفقای ساوو و رفقای دیگر که تا آن وقت رفیق های رهبری ساوو را نمی شناختند؛ حتا نام آنها را نشیده بودند، در همین اتاق با اعضای رهبری ساوو معرفی شدند، دست دادند و همدیگر را به آغوش کشیدند. هیجان شان ناشی از دیدن و صحبت کردن با اسطوره های مبارزه و مقاومت « جنبش دموکراتیک نوین افغانستان » برای بار نخست آنان را طوری دگرگون و پر نیرو ساخته بود که نظارت بسیار دقیق نفوذی ها و سایر عوامل مخفی اطلاعات زندان را نادیده می گرفتند. خادی ها و همکارانشان تمام حرکات طیف چپ انقلابی داخل اتاق را زیر ذره بین ذره شمار قرار داده بودند و گزارشات داخل اتاق را به اطلاعات زندان (به اشکال پنهانی) می سپردند (کی می تواند وجود یک و یا چند کمره الکترونیک مخفی که از مناسبات و گپ و گفت کادر ها و سایر اعضای ساوو با رفقای رهبری سازمان را فلمبرداری نکرده باشند؛ منتفی بدانند).

عده ای معدوی از زندانیان جوان (چپ انقلابی) که رفقای رهبری را نمی شناختند به آرزوی دیدن رفقاء از سایر اتاق ها به اتاق محصلین می آمدند و در وقت « نوبت تشناب » اتاق را ترک می کردند. در میان اینان هم مبارزان چپ واقعی و هم عناصر خادی نفوذی بود.

ادامه دارد